

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سهراب شباهنگ

۲۴ می ۲۰۱۶

درمان دهی یا درماندگی؟

۱

نقدی بر «یادآوری چند نکته درباره حداقل دستمزد» نوشته محمد رضا شالگونی

مفهوم و کاربرد حداقل دستمزد

شالگونی در آغاز مقاله اش می نویسد: «ما (راه کارگری ها) مخالف مبارزه برای حداقل دستمزد نیستیم ... آنچه ما گفته ایم و باید بگوئیم و از گفتنش خسته نشویم، این است که برای کارساز بودن چنین مبارزه ای، لازم است تصور روشنی از مفهوم، کاربرد و کاربرد حداقل دستمزد داشته باشیم تا بتوانیم اولاً جایگاه این خواست را در مجموعه خواست های طبقه کارگر بشناسیم؛ و بنابراین، ثانیاً بتوانیم میان مبارزه برای این خواست و مبارزه برای خواست های مبرم دیگر، ارتباط برقرار کنیم.» (تکیه بر کلمات از من است. س. ش.)

شالگونی از ضرورت داشتن درکی روشن از مفهوم حداقل مزد سخن می گوید اما به بیان معنی لغوی آن بسنده می کند: از نظر او حداقل دستمزد «کف کمترین دستمزد است که دستمزد هیچ کسی پائین تر از آن نباید سقوط کند». این تعریف لغوی حداقل دستمزد، چیزی درباره مفهوم اقتصادی – اجتماعی آن دربر ندارد (در ضمن می بایست به جای «هیچ کس»، واژه «هیچ کارگری» به کار برده می شد، چون تنها کارگر است که مزد دریافت می کند و درآمد طبقات و لایه های دیگر اجتماعی، مزد به حساب نمی آید). من در ادامه این بحث مفهوم اقتصادی – اجتماعی مزد حداقل را بررسی خواهم کرد و در اینجا به کاربرد حداقل دستمزد از نظر شالگونی می پردازم. او می نویسد: «کارکرد حداقل دستمزد، دفاع از آسیب پذیرترین و به اصطلاح "غیر ماهر" ترین کارگران است».

تعریف شالگونی از مزد حداقل و کاربرد آن اقتباس از تعاریف مزد حداقل سازمان بین المللی کار در این موارد است. تعریف این سازمان از مزد حداقل چنین است:

«مزد حداقل عبارت است از حداقل مبلغی که به کارگری برای انجام کاری یا ارائه خدمتی در دوره زمانی معینی پرداخت می شود خواه این کار بر مبنای زمان محاسبه شود یا محصول؛ مبلغی که در هیچ قرارداد فردی یا جمعی قابل کاهش نیست و توسط قانون تضمین می شود و می تواند طوری تنظیم گردد که حداقل نیازهای کارگر و خانواده او را با

توجه به شرایط اقتصادی و اجتماعی ملی بپوشاند.» (منبع: *مزد حداقل: مکانیسم تعیین مزد، کاربرد و نظارت*، گزارش III بخش 4B، کنفرانس بین المللی کار، اجلاس ۷۹، ژنیو، ۱۹۹۲). دیده می شود که تعریف سازمان بین المللی کار دقیق تر و جامع تر از تعریف شالگونی است، اما این تعریف هم مفهوم اقتصادی - اجتماعی مزد حداقل را دربر ندارد و صرفاً تعریفی حقوقی است که مزد را براساس آنچه در جامعه جاری است امری مفروض و بدیهی می داند. اما هم پژوهشگر اجتماعی و هم کنشگر انقلابی باید این «امر مفروض و بدیهی» را روشن و نقد کنند و نه این که آن را دربست بپذیرند.

همچنین «دفاع از آسیب پذیرترین» کارگران و ارتباط دادن آن با تعیین مزد حداقل در نوشته شالگونی ملهم از گفتمان سازمان بین المللی کار در این زمینه است. در کتاب «سیستم مزد حداقل» از انتشارات سازمان بین المللی کار، ۲۰۱۴، ص ۶۷ چنین می خوانیم: «... [مقاله نامه ۱۳۱ سازمان بین المللی کار]، تعیین مزد حداقل از طریق توافق های دسته جمعی را مجاز می داند به شرط این که چنین توافق هائی به لحاظ قانونی الزام آور باشند. روند مذاکره و تمایل برای پوشش دادن تمام کارگران آسیب پذیر در قلب [در مرکز] مکانیسم تعیین مزد قرار دارد.» (تاکید از من است. س. ش)

باید توجه داشت که «حداقل دستمزد»، قبل از هر چیز، *مزد* است و برای داشتن «تصوری روشن از مفهوم حداقل دستمزد» نخست لازم است تصویری روشن از خود مفهوم *مزد* داشته باشیم. مزد بهای نیروی کار یا توانائی کار است که به گرد ارزش نیروی کار نوسان دارد. نیروی کار در جامعه سرمایه داری کالاست و بنابراین ارزش آن توسط زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید (و باز تولید) آن تعیین می شود. نیروی کار عبارت است از توانائی های بدنی و فکری که در روند تولید محصولات و خدمات مختلف به کار می روند. بنابراین نه تنها هزینه خوراک و مسکن و پوشاک و درمان برای بازتولید نیروی کار باید به حساب آیند بلکه هزینه آموزش یک رشته مهارت ها (از مهارت های پایه گرفته تا مهارت های بالا و پیچیده) جزء هزینه های انواع یا درجات گوناگون نیروی کاراند و مزد باید این هزینه ها را نیز بپوشاند. البته علاوه بر این هزینه ها، کارگران یک رشته نیازهای غیر فزینی (معنوی - اخلاقی، فرهنگی، عاطفی، ارتباطی و اجتماعی و غیره) دارند که آنها نیز باید ارضاء شوند. پائین تر این موضوع را بیشتر باز خواهم کرد. توجه شود که آنچه درباره هزینه بازتولید نیروی کار می گوئیم توصیف برخی عناصر تشکیل دهنده ارزش نیروی کار است و بیان خواست سطح مزد یا مزد حداقلی که در یک مقطع خاص می توان و باید مطرح کرد نیست. به این موضوع که جنبه عملی دارد در ادامه نوشته خواهم پرداخت.

مزد حداقل، مزد کارگر با ابتدائی ترین مهارت ها (مهارت پایه) یا *مزد کارگر ساده* است (که البته هزینه تولید و بازتولید خود این مهارت پایه بر حسب زمان ها و مکان های مختلف متفاوت است). عباراتی از نوع «دفاع از آسیب پذیرترین کارگران»، «پوشش دادن تمام کارگران آسیب پذیر» و غیره که شالگونی هم آنها را به کار می برد ما به ازای مادی ندارند، صرفاً لفاظی هائی هستند که از جانب سازمان بین المللی کار و دیگر سازمان های بورژوائی در سطح جهانی یا ملی به کار می روند و از غلظت بالائی از برخورد از بالا و «ترحم و تفقد» ریا کارانه نسبت به کارگران و عوام فریبی بورژوائی آکنده اند. واقعیت این است که بنگاه های سرمایه داری هیچ کارگری را که قابلیت استثمار شدن نداشته باشد (یعنی «دخل» استخدام او از «خرجش» بیشتر نباشد) نگاه نمی دارند. *آسیب پذیری کارگران* مختص کارگران ساده نیست هر چند اینان بیشتر و زودتر از دیگر کارگران در معرض بیکاری و فقر شدید و لطمات بحران ها و غیره قرار دارند. این آسیب پذیری تا هنگامی که تداوم استثمار را به خطر نیندازد برای بورژوازی و

حکومت های آن اهمیتی ندارد، همان گونه که آسیب پذیری صدها میلیون کارگر بیکار در سراسر جهان برای آنها مهم نیست.

تعیین و پذیرش یک حداقل برای مزد، یعنی حدی که مزد از آن نباید کمتر باشد چند علت دارد. یکی عبارت است از این واقعیت که پائین تر رفتن مزد از حد مزد فزیکمی یا مزد بخور و نمیر برای تداوم نیروی کار و در نتیجه تداوم استثمار خطرناک است و دولت های بورژوا و سازمان های بورژوائی بین المللی که وظیفه حفاظت از منافع عام بورژوازی را دارند چنین تدابیری را برای تداوم کل نظام سرمایه داری به عمل در می آورند و حتی گاه عناصر بورژوازی منفرد را که ممکن است منافع عام طبقه را نفهمد یا بدان تمکین نکند به رعایت مقررات معینی وادار می سازند (الزام آور بودن مقررات مربوط به مزد حافل). حتی گاه برخی دولت ها، به منظور مصالح و منافع درازمدت عام نظام سرمایه داری از سوی سازمان های جهانی، مثلاً سازمان بین المللی کار، به رعایت مقررات فراخوانده می شوند. علت دوم و مهم تر، مبارزات خود کارگران است که برای ادامه زندگی و رفع نیازهای مبرم خود به شکل های مختلف با کارفرمایان و دولت ها مبارزه می کنند. علت دیگر تأثیر عوامل بین المللی است: همان گونه که سرمایه داران به دنبال نیروی کار ارزان در سراسر جهان به تکاپو می پردازند، بخش روزافزونی از کارگران هم برای عرضه نیروی کارشان به جاهائی که قیمت بالاتری برای این کالا پرداخته می شود مهاجرت می کنند که البته این امر نتایج متضاد دارد اما می تواند روی مزد حداقل در کشورهای مهاجر فرست اثر بگذارد (به خاطر کاهش عرضه نیروی کار). عامل مهم دیگر در این مراودات عبارت است از انتقال تجارب و دستاوردها و طرز زندگی و فرهنگ کارگران کشورهای گوناگون به یک دیگر. خلاصه این که هیچ عامل انسان دوستانه، حمایتی بی غرضانه و دفاع از آسیب پذیران در تعیین مزد حداقل وجود ندارد.

بدین سان حداقل چیزی که در مورد پذیرش و تکرار تعاریف سازمان بین المللی کار از سوی شالگونی می توان گفت این است که این تعاریف را به صورتی غیر منقدانه پذیرفته است.

نقش عنصر فزیکمی و عنصر غیر فزیکمی در تعیین ارزش نیروی کار

شالگونی در ادامه بحث خود به نکته مهم و درستی در تعیین مزد اشاره می کند که باید در تعیین مزد حداقل هم مورد توجه قرار گیرد اما به برخی نتایج نادرست و نامربوط با مقدماتی که بیان می کند می رسد. او می نویسد:

«[...] مفهوم حداقل دستمزد با مفهوم تشکل مستقل طبقه کارگر پیوند ضروری و ارگانیک دارد؛ زیرا متعهد کردن سرمایه داران و دولت سرمایه داری به اجرای مقررات تصویب شده، فقط در بطن بیکارهای طبقاتی کارگران و فشار دائمی آنان امکان پذیر است. در اینجاست که باید به اهمیت مفهومی که مارکس در بررسی ارزش نیروی کار، مورد تأکید قرار می دهد، توجه داشته باشیم. او (در فصل ششم جلد اول کاپیتال) یاد آوری می کند که نیروی کار هر چند در سرمایه داری به کالا تبدیل می شود، ولی با همه کالاهای دیگر فرق دارد و یکی از دلایل مهم این تفاوت را وارد شدن "عنصر تاریخی - اخلاقی" در روند اجتماعی تعیین ارزش نیروی کار می داند. چیزی که این عنصر "تاریخی - اخلاقی" را به وجود می آورد، بیکار طبقاتی کارگران، توازن نیرو میان کارگران و سرمایه داران و نهادی شدن نتایج این بیکارهاست. به عبارت دیگر، در جامعه ای که کارگران سنت های مبارزاتی جا افتاده و محکمی داشته باشند و سازمانیافته تر عمل کنند و توانسته باشند در نظام ارزشی جامعه به نفع خود تغییراتی ایجاد کنند، مسلماً "عنصر تاریخی - اخلاقی" به نفع آنها عمل خواهد کرد.» (تکیه بر جملات از من است. س. ش)

در تعیین ارزش نیروی کار یعنی مزد، چنانکه گفته شد، نه تنها عناصر فیزیکی (جسمانی) مانند خوراک، پوشاک، مسکن، سوخت، دارو و درمان، هزینه رفت و آمد کارگر به محل کار و غیره که برای تولید و بازتولید (ادامه نسل) نیروی کار لازمند به حساب می آیند بلکه یک عنصر «تاریخی و اخلاقی» هم در تعیین ارزش نیروی کار وارد می شود. شالگونی علت به وجود آورنده این «عنصر تاریخی و اخلاقی» را مبارزه طبقاتی کارگران می داند. از آنجا که او این احکام را به مارکس نسبت داده من در اینجا عین جمله مارکس که شالگونی بدان ارجاع داده و جملات دیگری در این باره را از او می آورم تا مفهوم عنصر تاریخی و اخلاقی که مارکس از آن در تعیین ارزش نیروی کار یا مزد سخن می گوید روشن شود و معلوم گردد که از نظر مارکس چه چیزی آن عنصر را به وجود می آورد و در ارتباط با این عنصر چه برخوردی باید داشت.

مارکس در فصل ششم جلد اول سرمایه (که شالگونی بدان ارجاع داده) می نویسد:

«ارزش نیروی کار، مانند هر کالای دیگر، با زمان کار لازم برای تولید و در نتیجه باز تولید این کالای ویژه تعیین می شود. نیروی کار تا آنجا که ارزش دارد بیانگر چیزی جز مقدار معینی از کار متوسط اجتماعی که در آن تجسم یافته نیست. نیروی کار تنها به صورت ظرفیت یا توان یک فرد زنده وجود دارد. در نتیجه، تولید آن مفروض بر وجود [زنده بودن] اوست.»

از این رو مارکس ضرورت تداوم این نیروی کار در طول زمان را خاطر نشان می کند طوری که پس از مرگ یا از کار افتادگی کارگر جانشینی برای او وجود داشته باشد. بدین سان مزد باید به اندازه ای باشد که نه تنها نیروی کار کارگر را برای انجام کار تأمین کند بلکه هزینه بازتولید این نیرو در طول زمان (تولید مثل و ادامه نسل کارگر) را نیز بپوشاند. اینها که برشمرديم نیازهای فیزیکی (جسمانی) یا عنصر فیزیکی نیروی کاراند. مارکس می نویسد:

«وسایل معیشت کارگر باید برای نگهداری او در وضعیت عادی اش به عنوان فرد کارکن کافی باشند. نیازهای طبیعی او مانند خوراک، پوشاک، سوخت و مسکن بر حسب شرایط اقلیمی و دیگر شرایط کشور او تغییر می کنند. از سوی دیگر، تعداد و دامنه نیازهای به اصطلاح ضروری کارگر و نیز شیوه ارضای آنها، خود محصول تکامل تاریخی اند و از این رو تا حد زیادی به درجه تمدن یک کشور و به طور اخص به شرایط، عادات و درجه آسایش بستگی دارند که تحت آن طبقه کارگران آزاد پرورش یافته اند. بنابراین در تمایز با دیگر کالاها، در تعیین ارزش نیروی کار یک عنصر تاریخی و اخلاقی (moral مورال) وارد می شود. با این همه در کشوری معین و در دوره ای معین مقدار متوسط وسایل معیشت لازم برای کارگر، عملاً شناخته شده است.» (تکیه کلمات از من است. س. ش)

از آنجا که عبارات بالا و درک درست آنها در ادامه بحث ما اهمیت دارند ترجمه آنها را از متن فرانسوی جلد اول سرمایه - که مورد بازبینی خود مارکس هم قرار گرفته بود - در اینجا می آورم:

«[...] پس باید مجموع وسایل معیشت برای نگهداری او در حالت زندگی نرمال کافی باشند.»

نیازهای طبیعی مانند خوراک، پوشاک، سوخت [گرما]، مسکن و غیره بر حسب ویژگی های اقلیمی و فیزیکی یک کشور تغییر می کنند. از سوی دیگر حتی تعداد به اصطلاح نیازهای طبیعی و نیز شیوه ارضای آنها محصولی تاریخی است و از این رو تا حد زیادی به درجه تمدنی که جوامع بدان رسیده اند بستگی دارد. خاستگاه های [منشأ] طبقه کارگر در هر کشور، محیط [شرایط] تاریخی که در آن پرورش یافته، بالاترین تأثیر را به مدتی طولانی بر عادات، مطالبات و در نتیجه بر نیازهای زندگی اش می گذارند. بنابراین نیروی کار از نقطه نظر ارزش حاوی [حامل] عنصری اخلاقی (مورال) و تاریخی است؛ امری که آن را از دیگر کالاها متمایز می کند. اما برای یک کشور و در دوره ای معین

اندازه لازم وسایل معیشت نیز چیزی داده شده [مفروض] است.» (مارکس، سرمایه، جلد اول، ترجمه فرانسوی، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۸۲، ص ۱۷۳-۱۷۲)

می بینیم که مارکس از یک رشته نیازهای فیزیکی (جسمانی) که برای تولید و بازتولید نیروی کار لازم هستند حرف می زند (عنصر فیزیکی در تعیین ارزش نیروی کار) که تعداد و چگونگی ارضای آنها «محصول تکامل تاریخی اند و از این رو تا حد زیادی به درجه تمدن یک کشور و به طور اخص به شرایط، عادات و درجه آسایشی بستگی دارند که تحت آن طبقه کارگران آزاد پرورش یافته اند». بدین سان مارکس «عنصر تاریخی و اخلاقی» در تعیین ارزش نیروی کار را به درجه تمدن یک کشور مربوط می کند و آن را محصول تکامل تاریخی، خاستگاه های طبقه کارگر و شرایطی که تحت آن پرورش یافته مربوط می کند. همچنین از عادات و مطالباتی که شرایط تاریخی و اجتماعی در طول زمان آنها را به نیازهای زندگی کارگران تبدیل کرده اند سخن می گوید. مارکس در اینجا از مبارزه طبقاتی چیزی نمی گوید. پائین تر خواهیم دید که مارکس در تبیین این عنصر تاریخی و اجتماعی از عوامل غیر فیزیکی یا مورال در تعیین ارزش نیروی کار نام می برد. ضمناً در عبارات فوق ترجمه واژه «مورال» به «اخلاقی» ترجمه دقیقی نیست و تمام بار معنی این اصطلاح را منتقل نمی کند (۱)

برای این که منظور مارکس از عنصر «مورال» روشن تر شود به جملات دیگری از مارکس توجه می کنیم. در عبارات زیر به روشنی می بینیم که او صریحاً از «نیازهای فکری و اجتماعی» کارگران (یعنی از نیازهای غیر فیزیکی) حرف می زند که در واقع بخشی از همان عنصر مورال در تعیین مزد و یا در تعیین حد روزانه کار (ساعات کار روزانه) را تشکیل می دهند که رابطه کاملاً مستقیمی با مزد دارد. مارکس در فصل دهم جلد اول سرمایه «محدودیت های طولانی کردن ساعات کار روزانه» درباره عوامل مانع طولانی کردن هرچه بیشتر ساعات کار روزانه (که خواست سرمایه داران است) می نویسد:

«طولانی کردن روزانه کار [زمان کار روزانه] علاوه بر محدودیت های صرفاً فیزیکی، با محدودیت های اخلاقی (مورال) مواجه می شود. کارگر برای ارضای نیازهای فکری و اجتماعی خود به زمان نیاز دارد که دامنه و تعداد این نیازها را وضعیت عمومی پیشرفت اجتماعی تعیین می کند. بنابراین تغییرات روزانه کار بین کرانه های [مرزهای] فیزیکی و اجتماعی نوسان می کند. هر دوی این شرایط محدود کننده طولانی کردن روز کار، سرشت بسیار کشداری دارند و امکان بالاترین دامنه مانور را می دهند.» (تکیه کلمات از من است. س. ش)

مارکس در همان فصل دهم در قسمت «مبارزه برای روزانه کار نرمال» می نویسد:

«روزانه کار چیست؟ طول زمانی که طی آن سرمایه می تواند نیروی کاری را، که به طور روزانه می خرد، مصرف کند چقدر است؟ تا چه اندازه می توان زمان کار روزانه را فراتر از زمان کار لازم برای بازتولید نیروی کار طولانی تر کرد؟ دیدیم که پاسخ سرمایه چنین است: زمان کار روزانه ۲۴ ساعت است منهای چند ساعت استراحت که بدون آن نیروی کار مطلقاً از این که به خدمت گرفته شود سرباز می زند. بنابراین بدیهی است که کارگر در کل زندگی اش چیزی نیست جز نیروی کار و از این رو تمام وقتی که در اختیار دارد به طور طبیعی و قانونی زمان کار است که باید وقف خودگستری سرمایه شود. زمان برای آموزش، تکامل فکری، انجام وظایف اجتماعی و مراودات اجتماعی، جولان آزاد فعالیت های بدنی و فکری و حتی استراحت در روز یکشنبه (آن هم در کشوری که [به دلایل مذهبی] مخالف کار در روز یکشنبه است)، همه اینها برای سرمایه حرف مفت به حساب می آیند! سرمایه در شهوت کور و لگام ناپذیرش، در گرسنگی گرگ وارش برای ارزش اضافی، نه تنها محدودیت های اخلاقی (مورال) بلکه حتی مرز فیزیکی حداکثر [طولانی کردن زمان کار] را در می نوردد [پایمال می کند].» (تکیه کلمات از من است. س. ش)

در بخش آخر «مزد، بها و سود» (۱۸۶۵) نیز مارکس به دو عنصری که در تعیین ارزش نیروی کار وارد می شوند اشاره می کند: «ارزش نیروی کار با دو عنصر تعیین می شود یکی صرفاً فیزیکی و دیگری تاریخی یا اجتماعی». در جمله بالا می بینیم که مارکس تنها اصطلاح «تاریخی یا اجتماعی» را به کار می برد. در واقع هر معنایی برای «عنصر اخلاقی یا مورال» قابل باشیم در واژه «اجتماعی» وجود دارد.

مارکس همچنین در جلد اول «تئوری های ارزش اضافی» فصل ۲، درباره فزیکرات ها می گوید که آنها با مطالعه مزد حداقل توانستند به ارزش نیروی کار و تفاوت آن با ارزشی که این نیرو به وجود می آورد پی ببرند و به منشأ کار مولد و ارزش اضافی نزدیک شوند (هرچند از نظر آنان تنها کار کشاورزی کار مولد به حساب می آمد و درک روشنی از مفهوم ارزش نداشتند). مارکس در همان حال خاطر نشان می کند که مزد حداقل از نظر فزیکرات ها، مزد مطلقاً لازم *strict nécessaire* برای زنده ماندن بود و توسط نیازهای طبیعی تعیین می شد و آنها عنصر اجتماعی و تاریخی را در تعیین مزد حداقل نادیده می گرفتند. عین گفته های مارکس چنین است:

«چنانکه دیدیم، بنیاد تکامل تولید سرمایه داری به طور کلی عبارت است از این که نیروی کار همچون کالایی که متعلق به کارگران است با شرایط کاری روبرو می گردد که در کالاهایی به شکل سرمایه نگهداری می شوند و مستقل از کارگران وجود دارند. تعیین ارزش نیروی کار، به عنوان یک کالا، دارای اهمیت حیاتی است. این ارزش برابر است با زمان کار لازم برای تولید وسایل معیشتی که برای بازتولید نیروی کار لازم اند، یا قیمت وسایل معیشت لازم برای زندگی کارگر به عنوان کارگر. تنها بر این پایه است که تفاوت بین ارزش نیروی کار و ارزشی که نیروی کار به وجود می آورد ظاهر می شود – تفاوتی که در مورد هیچ کالای دیگری وجود ندارد، زیرا هیچ کالای دیگری وجود ندارد که ارزش مصرف آن و در نتیجه مصرف آن بتواند ارزش مبادله آن یا ارزش مبادله ای را که از آن ناشی می شود افزایش دهد.

ادامه دارد